

## افسانه مرگ یزدگرد بزه‌گر

شهرام جلیلیان\*

### چکیده

افسانه مشهور مرگ یزدگرد یکم (۳۹۹-۴۲۰ م) آشکارا ساخته و پرداخته بزرگان و موبدان زردشتی دوره ساسانیان بود که با ترجمه *خدای نامه* و با کمک تاریخ‌نویسان عرب و ایرانی روزگار اسلامی بر آن آگاهی یافتند. طبق اجزای داستان مزبور مردم مرگ یزدگرد را خواست خداوند و اسب را فرشته خداوند برای کشتن یزدگرد و برای رهانیدن آن‌ها از بیدادگری‌های وی دانستند. پرسش این است که چرا در دوره ساسانیان چنین داستانی درباره مرگ یزدگرد یکم ساخته شده و کارکرد آن چه بوده است؟ تاکنون پژوهندگان تاریخ ساسانیان ناخشنودی موبدان و بزرگان زردشتی از سیاست‌های بردباری دینی یزدگرد یکم با مسیحیان و یهودیان را سبب قتل و برساختن داستان مرگ او دانسته‌اند. در این پژوهش نشان خواهیم داد که یزدگرد یکم بر اثر بیماری مرده است و سپس بزرگان و موبدان کینه‌جو، در کوشش برای نابودی یاد یزدگرد، مرگ او را در چهارچوب افسانه و هم‌چون پادفرهی ایزدی و شایسته پادشاهی بزه‌گر بازگو کرده‌اند.

**کلیدواژه‌ها:** ساسانیان، یزدگرد یکم، موبدان زردشتی، چشمه سو، اسب.

### ۱. مقدمه

داستان‌ها و افسانه‌های کهن ایرانی که گاه آگاهی‌هایی در خود نهفته دارند که در نگاه نخست دیده نمی‌شوند، اما اگر این داستان‌ها در بافت تاریخی بزرگ‌تر و در پیوند با دیگر گزارش‌های تاریخی پژوهیده شوند، درباره تاریخ اجتماعی و اقتصادی ایران و فرهنگ جامعه ایرانی آگاهی‌هایی ارزنده به دست می‌دهند. یکی از این داستان‌ها افسانه مرگ

\* دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه شهید چمران اهواز [jalilianshahram@yahoo.com](mailto:jalilianshahram@yahoo.com)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۳/۴

یزدگرد یکم است که در این جستار کوشش خواهیم کرد از زاویه‌ای دیگر به آن بنگریم. در همه پژوهش‌هایی که تاکنون درباره تاریخ و فرهنگ ساسانیان نوشته شده‌اند و گه‌گاه آگاهی‌هایی درباره دوره فرمانروایی یزدگرد یکم به دست می‌دهند، داستان کشته شدن یزدگرد یکم از لگد یک اسب یا اسب دریایی زیبا و شگفت و سپس ناپدید شدن آن اسب افسانه‌ای ساخته بزرگان و موبدان زردشتی دوره ساسانیان برای پنهان کردن توطئه آن‌ها در کشتن یزدگرد خوانده شده است.

پیش از دیگران، تئودور نولدکه (۱۸۳۶-۱۹۳۰ م)، در ترجمه آلمانی بخش ساسانیان از *تاریخ الرسل و الملوک*، نوشته محمد بن جریر طبری (د. ۳۱۰ ق)، از توطئه بزرگان و کشته شدن یزدگرد یکم به دست آن‌ها و ساختن افسانه مرگ او سخن گفت (نولدکه، ۱۳۷۸: ۱۰۹-۱۱۰، پانوش ۱). دیدگاه نولدکه درباره مرگ یزدگرد یکم کمابیش از سوی همه پژوهندگان تاریخ ساسانیان پذیرفته شد و دیگر هیچ دیدگاه تازه‌ای درباره چگونگی مرگ این پادشاه مطرح نشد (برای نمونه ← کریستن سن، ۱۳۷۴: ۳۷۲؛ شیپمان، ۱۳۸۴: ۴۵-۴۶؛ زرین کوب، ۱۳۷۳: ۱/ ۴۵۶). حتی علیرضا شاپور شهبازی در تازه‌ترین پژوهش درباره داستان مرگ یزدگرد یکم، با عنوان «اسبی که یزدگرد گناه‌کار را کشت»، این دیدگاه نولدکه را که بزرگان و موبدان یزدگرد را کشته‌اند پذیرفته است و فقط می‌کوشد معنای نمادین این داستان را آشکار کند (Shapur Shahbazi, 2003: 355-362). در این پژوهش، با واکاوی همه گزارش‌های تاریخی درباره مرگ یزدگرد یکم، کوشش خواهیم کرد از زاویه‌ای دیگر چرایی پیدایش و کارکرد اجتماعی و دینی داستان مرگ یزدگرد از لگد یک اسب (اسب دریایی) و معنای نمادین این داستان را بنگریم.

## ۲. یزدگرد یکم؛ پادشاه بزه‌گر یا فرمان‌روای خوب بیگانه؟

در دوره یزدگرد یکم در مرزهای باختری و شمال باختری ایران آتش جنگ‌های ایران و امپراتوری روم فرو خوابیده بود (Procopios, 1954: 1/ 17-22; Cameron, 1969-1970: 125-126) وینتر و دیگناس، ۱۳۸۶: ۷۸-۸۱؛ مشکور، ۱۳۶۷: ۱/ ۴۶۱-۴۶۴)، و آرکادیوس (۳۸۳-۴۰۸ م)، امپراتور بیزانس، که پیوند دوستانه‌ای با یزدگرد داشت، ماروثا اسقف میافارقین را در مقام نماینده خود به دربار ایران فرستاد (کریستن سن، ۱۳۷۴: ۳۶۸؛ نفیسی، ۱۳۸۳: ۷۲-۷۳؛ Greatrex and Bardill, 1976: 172). یزدگرد شیفته دانایی و آراستگی ماروثا شد و البته او که پزشک بزرگی هم بود توانست یزدگرد را از بیماری‌ای سخت برهاند. گذشته از این

اشاره به بیماری یزدگرد یکم، داستان دیگری می‌گوید که ماروثا به یاری کشیشی مسیحی پسر یزدگرد را درمان کرد، که شیطان در وجود او رخنه کرده بود، یا گزارش می‌شود که دختر یزدگرد در حضور ماروثا از این بیماری رها شده بود و یا حتی این بیمار را خود یزدگرد خوانده‌اند (نفیسی، ۱۳۸۳: ۷۱-۷۲). ماروثا در گفت‌وگوی خود با یزدگرد فروتنانه آزادی مذهبی مسیحیان ایران، رهایی زندانیان مسیحی، آزادی رفت‌وآمد اسقف‌ها و کشیش‌ها به کلیساهای منطقه خود و برگزاری گردهمایی اسقف‌های کلیساهای ایرانی را خواستار شد (کریستن سن، ۱۳۷۴: ۳۶۸؛ مشکور، ۱۳۶۷: ۱ / ۴۵۹-۴۶۰). یزدگرد در فوریه ۴۱۰ میلادی به همه مسیحیان ایرانی آزادی دینی داد و آن‌ها اجازه بازسازی ساختمان‌های دینی خود و ادای آیین‌های مذهبی را به دست آوردند. زندانیان مسیحی آزاد شدند و اسقف‌ها و کشیش‌ها توانستند آزادانه به کلیساهای منطقه خود رفت‌وآمد کنند. مسیحیان از چنین آزادی‌های دینی که یزدگرد به مسیحیان ایران بخشیده بود شادمان شدند و آن‌ها را همتای آزادی‌هایی می‌خواندند که امپراتور روم، کنستانتین بزرگ، در ۳۱۳ میلادی در فرمان میلان به مسیحیان امپراتوری روم داده بود (میلر، ۱۳۸۲: ۲۸۲-۲۸۴؛ فرای، ۱۳۸۲: ۵۰۸-۵۰۹؛ نفیسی، ۱۳۸۳: ۷۷-۸۱؛ McDonough, 2008: 127-128).

بردباری و شکیبایی مذهبی یزدگرد، بخشیدن آزادی‌های دینی به مسیحیان ایران و پذیرش برگزاری نخستین انجمن دینی بزرگان مسیحی ایران در سلوکیه - تیسفون و پشتیبانی از قوانین این انجمن چنان مسیحیان را به شگفتی آورد که گه‌گاه در ادبیات مسیحی از یزدگرد یکم به نام «دومین کنستانتین» یاد شده است (McDonough, 2008: 127-141). مسیحیان از یزدگرد با بهترین صفت‌ها هم‌چون «شاه پیروزمند و باشکوه» یاد می‌کردند (آسموسن، ۱۳۷۷: ۳۸۵) و درباره او چنین می‌گفتند: «یزدگرد، پادشاه نیک و مهربان، که از میان فرمان‌روایان به عنایت الهی مخصوص است، یادش به خیر، و زندگی آینده‌اش بهتر از گذشته باد. هر روز بر بیچارگان و بی‌چیزان نیکی می‌کرد» (نولدکه، ۱۳۷۸: ۱۰۶، پانوش ۳). حتی آغاز شدن آزار و پی‌گرد اندک مسیحیان در پایان دوره فرمانروایی یزدگرد هیچ‌گاه چهره نیک او را در ادبیات مسیحی تغییر نداد و نویسندگان متأخر مسیحی، به‌ویژه در سنت تاریخی سریانی، با نادیده گرفتن این آزار و پی‌گرد کوشیدند چرایی این تغییر رفتار یزدگرد را توضیح دهند. از این رو، یزدگرد که برای مسیحیان هم‌روزگار او هم‌چون یک کنستانتین دیگر پنداشته می‌شد در متن‌های متأخر مسیحی اندک اندک تا اندازه‌ای چهره پادشاهی هم مقدس و هم شیطان به خود گرفت (McDonough, 2008: 128-136). از دیدگاه نویسندگان و مردم رومی در قرون پنجم و ششم میلادی هم، این فرمان‌روای

ایرانی - زردشتی نمونه یک شاه خوب بیگانه نامسیحی بود (Procopios, 1954: 1/ 17-22; McDonough, 2008: 132; Cameron, 1969-1970: 125-126).

گزارش‌های مسیحیان در کارنامه‌های شهدای مسیحی، که البته بسیار غرض‌ورزانه نوشته شده‌اند و دیدگاه خشم‌آلودی به ساسانیان دارند (کریستن‌سن، ۱۳۷۴: ۴۲۰-۴۲۳؛ آسموسن، ۱۳۷۷: ۳۸۰-۳۸۴)، آشکارا گواه‌اند که با وجود همه گستاخی‌های بزرگ مذهبی پاره‌ای از مسیحیان و توهین‌های پیاپی آن‌ها به آموزه‌های زردشت آن هم پیش چشم خود فرمان‌روای ایران و خاموش کردن آتش‌های مقدس زردشتیان و البته گه‌گاه گستاخی‌هایی در برابر فرمان‌های یزدگرد، او همیشه بردباری شگفت‌انگیزی نشان می‌داده است و ایرانیان پیش از این که چنین گناه‌کارانی را به دست مرگ سپارند، از آن‌ها می‌خواستند با پوزش از کرده‌های خود و دوباره ساختن آنچه نابود کرده‌اند راه بازگشت به زندگی را برای خود باز گذارند. با وجود این، یزدگرد در پایان شهریاری خود در نتیجه پاره‌ای گستاخی‌های مذهبی مسیحیان و توهین‌های آن‌ها به آموزه‌های زردشتی، هم‌چون خاموش کردن آتش‌های مقدس زردشتیان، و حتی گه‌گاه نافرمانی از یزدگرد (نولدکه، ۱۳۷۸: ۱۰۶-۱۰۷، پانوش ۳؛ کریستن‌سن، ۱۳۷۴: ۳۷۰-۳۷۱؛ میلر، ۱۳۸۲: ۲۸۸-۲۸۹؛ دوشن‌گیمن، ۱۳۷۷: ۳۱۸-۳۱۹؛ نفیسی، ۱۳۸۳: ۸۷-۸۹) ناگزیر شد که دیدگاه بردبارانه خود نسبت به مسیحیان را تغییر دهد؛ البته موبدانی که از گذشته‌های باستانی خود را نگاهبانان کیش زردشت می‌دیدند و با بدعت‌ها و کژاندیشی‌های مذهبی و نیرو گرفتن اقلیت‌های دینی در ایران ستیزه‌گر بودند هیچ‌گاه از گفت‌وگو با یزدگرد، که در آن روزگار و یا شاید چندی پس از مرگش «شاه بزه‌گر» خوانده شده بود، برای روی آوردن او به سخت‌گیری و رویارویی با گستاخی‌های مسیحیان فروگذار نبودند، به‌ویژه که گه‌گاه گرویدن پاره‌ای از بزرگان و اشراف ایرانی به مسیحیت را هم به چشم خود می‌دیدند (نولدکه، ۱۳۷۸: ۱۰۶-۱۰۷، پانوش ۳؛ کریستن‌سن، ۱۳۷۴: ۳۷۱-۳۷۲؛ میلر، ۱۳۸۲: ۲۸۹-۲۹۸).

یزدگرد پیوندهای خوب و دوستانه‌ای هم با بزرگان جامعه یهودی ایران داشت و از دیدگاه یهودیان او چنان نیک‌خواه و هوادار یهودیان بود که یکی از رهبران بزرگ یهودیان آشکارا او را «یک کوروش دیگر» خواند (درباره چهره یزدگرد یکم در داستان‌های تلمودی و پیوند دوستانه او با یهودیان ← نتصر، ۱۳۵۱: ۲۱-۲۳؛ نیوسنر، ۱۳۷۷: ۳۵۴؛ Widengren, 1961: 140-142). گوشه‌ای از بردباری و آزاداندیشی یزدگرد در پیوند با یهودیان در متنی جغرافیایی - فارسی میانه بازتاب یافته است (جلیلیان، ۱۳۸۸: ۳۴، ۴۱). تجسم این که بردباری و پیوند دوستانه یزدگرد با مسیحیان و یهودیان تا چه اندازه مغان

ایرانی را آزرده و خشمگین می‌کرد چندان دشوار نیست. از این رو، گزارش‌هایی که ویژگی‌های یزدگرد و بازنمایی چهره او را از دیدگاه *خدا/ی‌نامه* بازتاب می‌دهند از این فرمان‌روای ایرانی با واژگانی چون «دفر/ دبر»، «فَط»، «فریبنده»، «الخشن» (درشت/ خشن)، «درشت»، «الائیم» (بزه‌گر) و «مُجرم» سخن می‌گویند و یزدگرد چهره پادشاهی ستم‌گر و بداندیش به خود می‌گیرد و همه کرده‌ها و سیاست‌های او زشت و نکوهیده خوانده می‌شود (طبری، ۱۳۵۲: ۲/ ۶۱۳؛ دینوری، ۱۳۸۱: ۷۸؛ بیرونی، ۱۳۶۳: ۱۶۴؛ خوارزمی، ۱۳۴۷: ۱۰۲؛ اصفهانی، ۱۳۴۶: ۱۱، ۲۳، ۵۲؛ مقدسی، ۱۳۴۹: ۳/ ۱۴۰-۱۴۱؛ گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۶؛ مسعودی، ۱۳۸۲: ۱/ ۲۵۵؛ مسعودی، ۱۳۶۵: ۹۴؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۶۴۰-۶۴۱؛ ثعالی مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۱۱؛ فردوسی، ۱۳۸۶: ۶/ ۳۶۱-۳۶۳؛ ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۲۰۰؛ جلیلیان، ۱۳۸۸: ۳۳، ۳۹).

طبری، مفصل‌تر از دیگران، کرده‌های گناه‌کارانه و اندیشه زشت یزدگرد را گزارش کرده است. او می‌گوید یزدگرد فرهیخته و تیزهوش بود، اما بیش‌تر به چیزهای زیان‌آور می‌اندیشید و دانش خود را در نیرنگ و فریب‌کاری به کار می‌برد. دانش و فرهنگ دیگران را اندک می‌دید و به داشته‌های خود می‌بالید. او مردی سخت‌گیر، زشت‌خو، و ناسپاس بود. سخت‌گیری یزدگرد چنان بود که لغزش‌ها و گناهان خُرد را بزرگ و نابخشودنی می‌شمرد و پادفرهی سخت می‌داد. او درباره گناه‌کاران، اگرچه گناه آن‌ها کوچک بود، خواهش هیچ‌کس را نمی‌شنید، اگرچه آن کس یکی از بزرگان هم می‌بود. کرده‌های دیگران را پاداش نمی‌داد، اما اگر خود نیکی ناچیزی می‌کرد، آن را بزرگ می‌دید. اگر یکی درباره دیگری میانجی‌گری می‌کرد و سخن نیکی درباره او به زبان می‌آورد، یزدگرد می‌گفت: «آن کس که در پشتیبانی او با من سخن می‌گویی می‌خواهد چه چیزی به تو بدهد و تاکنون چه از او ستانده‌ای؟». از این رو، مردم برای رهایی از سخت‌گیری و زشت‌خویی او به روش‌ها و آیین‌های پادشاهان پیشین و ویژگی‌های نیک آن‌ها چنگ می‌زدند و از ترس تندخویی و خون‌ریزی و ستم‌گری شاه با یک‌دیگر هم‌پیمان و هم‌سوگند شده بودند (طبری، ۱۳۵۲: ۲/ ۶۰۸-۶۰۹).

نگاه بدبینانه به یزدگرد چنان است که حتی گفته می‌شود بدخویی و بداندیشی یزدگرد از آغازین روزهای پادشاهی او آغاز شده بود و او در سخنرانی تاج‌گذاری خود که می‌بایست هم‌چون نیاکان خود با نوید دادگری و نیکی مردم را به وفاداری بخواند، فقط همه آن‌ها را از نافرمانی بیم داده، به وفاداری و فرمان‌برداری خوانده بود و هیچ مژده‌ای درباره فرمان‌روایی دادگرانه و نیک نداده بود (انزایی‌نژاد و کلانتری، ۱۳۷۳: ۲۱۹). به گزارش ثعالی، ایرانیان در هنگام به تخت نشاندن یزدگرد از بدنهادی و پلیدی او آگاه بودند، اما چاره‌ای جز پذیرفتن پادشاهی او نداشتند و امیدوار بودند که تاج و تخت

شهریاری یزدگرد را پاکیزه‌خو و نیک‌نهاد کند. یزدگرد شادباش بزرگان را در روز تاج‌گذاری خویش، نه هم‌چون فرمان‌روایان پیشین با سخن گفتن، که فقط با اشاره سر و دست پاسخ داده بود و آن‌ها از آن روز از گزینش او به پادشاهی آشفته و پشیمان شده بودند (ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۱۱-۳۱۲).

یزدگرد بزه‌گر آیین‌ها و سنت‌های پیشینیان و پدران خود را از بین برد، جهان را به نابودی کشاند و با ستم‌گری مردم را آزار داد (جاحظ، ۱۳۸۶: ۲۱۷).

ستم‌ها کرد بر اهل پادشاهی خویش، و رسم مطالبت و شکنجه کردن و عقوبت‌های گوناگون او آورد، و بر رعیت بیداد کرد، و مال‌هایی که داشتند همه بستند، و همه اهل مملکت خویش درویش گردانید (گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۶).

یزدگرد آیین‌های نیک و دادگرانه ساسانیان را نابود کرد (ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۱۱؛ گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۶؛ انزابی‌نژاد و کلانتری، ۱۳۷۳: ۲۱۹)، همه از او می‌ترسیدند و مغ‌ها از کرده‌ها و اندیشه او آزرده و رنجور بودند (فردوسی، ۱۳۸۶: ۶/۳۶۲-۳۶۳). هم‌چنین فردوسی می‌گوید هنگامی که بهرام گور، پسر یزدگرد، با پشتیبانی منذر بن نعمان، برای گرفتن تاج و تخت پدرش می‌کوشید بزرگان ایران در بیان چرایی دشمنی خود با خانواده یزدگرد مردانی را به شاهزاده نشان دادند که یزدگرد آن‌ها را دو دست و پای، یا دو دست و گوش و زبان بُریده و یا دو چشم آن‌ها را درآورده بود:

بزرگان به پاسخ بیاراستند	بسی خسته پارسى خواستند
از ایران که را خسته بُد یزدگرد	یکایک بر آن دشت کردند گرد
بریده یکی را دو دست و دو پای	یکی را نبد جای چالش به جای
یکی را دو دست و دو گوش و زبان	بریده، شده چن تنی بی‌روان
یکی را ز تن دور کرده دو کتف	از آن خستگان ماند منذر شگفت

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۶/۴۰۱-۴۰۲)

به گزارش ابن‌بلخی، یزدگرد را «أثیم» (گناه‌کار) می‌خواندند چون «معیوب و بداندیش و بداندرون و خون‌خوار بود»، و «اهل علم را دشمن داشتی و به دانش خویش مغرور بودی و پیوسته بر کسی بهانه جستی، تا مال او می‌ستدی و خاندان‌های بزرگ را استیصال کردی، و با این همه عیب‌ها، بخیل بودی و مردم از وی در رنجی عظیم بودند» (ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۲۰۰). در قرن نهم قمری، میرخواند با این‌که هم‌چون تاریخ‌نویسان قرون پیشین یزدگرد را فرمان‌روایی بزه‌گر و ستم‌گر می‌خواند گفته‌هایی خردمندانه و اندرزگونه از یزدگرد

می آورد، اما خود یادآور می شود که یزدگرد با وجود چنین سخن های نیکی هرگز به راستی از دانش و خردمندی خود بهره نبرد و حتی اگر از نوشیدن شراب و گوش دادن به موسیقی دوری می جست برای آن بود که همیشه بتواند به آزار مردم پردازد (میرخواند، ۱۳۳۸: ۱/ ۷۵۶-۷۵۷).

گزارش هایی که از سخت گیری، خون ریزی، و ستیزه گری یزدگرد با مغ ها، بزرگان، و هم وندان خاندان های بزرگ یاد می کنند آشکارا نگاه خشم آلود آن ها را به شیوه پادشاهی یزدگرد بازتاب می دهند. شکیبایی و بردباری دینی یزدگرد و کوشش های او برای لگام زدن به قدرت فزاینده موبدان و بزرگان و دوری جستن از سیاست پرخاش گرانه در برخورد با همسایه غربی و مسیحی شاهنشاهی ساسانیان همه و همه آتش خشم آن ها را شعله ور کرده بود. اکنون شاید همه پژوهندگان هم داستان اند که این بزرگان ایرانی و به ویژه موبدان زردشتی بوده اند که یزدگرد را برای بردباری و خوش رفتاری با مسیحیان و یهودیان شاه بزه گر / الاثیم خوانده اند (دوشن گیمن، ۱۳۷۷: ۳۱۸؛ آسموسن، ۱۳۷۷: ۳۸۵؛ بویس، ۱۳۸۱: ۱۵۱؛ فرای، ۱۳۷۳: ۲۴۲؛ شیپمان، ۱۳۸۴: ۴۵؛ یارشاطر، ۱۳۷۳: ۵۵؛ زرین کوب، ۱۳۷۳: ۱/ ۴۵۵؛ شاپور شهبازی، ۱۳۸۹: ۴۲۳؛ دریایی، ۱۳۸۳: ۳۷).

با وجود همه گزارش های کینه ورزانه ای که بازتاب دیدگاه دشمنانه موبدان و بزرگان دوره ساسانیان درباره یزدگرد یکم است، هنوز در پاره ای از خود این گزارش ها نشانه هایی از خردمندی و سیاست های آزادمنشانه او به چشم می آید. طبری می گوید که بهرام گور (۴۲۰-۴۳۸ م) در بازگشت از جنگ با هپتالیان، خشمگین از ایرانیانی که پنداشته بودند بهرام نمی تواند با هپتالیان بجنگد و از این رو کوشیده بودند با هپتالیان گفت و گوهای پنهانی انجام دهند و به آن ها باج دهند، چند روز پیایی با بزرگان شاهنشاهی گفت و گو کرد، آنان را به فرمان برداری خواند و گفت که می خواهد در شهریاری خود مهربان و آسان گیر باشد و نیکویی کند، اما اگر آن ها گستاخی ورزند او سخت گیرتر از پدرش خواهد شد. بهرام به بزرگان گفته بود که پدرش یزدگرد هم فرمانروایی خود را با دادگری و بردباری و نرم خوئی آغاز کرد و چون پاره ای از مردم چنان که باید فرمان بردار او نبودند، وی ناگزیر به درشت خوئی و سخت گیری و خون ریزی گرایید (طبری، ۱۳۵۲: ۲/ ۶۲۳). آوازه نیک یزدگرد به دنیای روم هم رسیده بود. پروکوپئوس و آگاتیاس، دو تاریخ نویس رومی هم روزگار ساسانیان، اگرچه آشکارا با ایرانیان دشمنی می ورزیدند و کینه ورزانه درباره نیاکان ما سخن می گفتند، یزدگرد یکم را فرمانروایی «نیک اندیش» و «بزرگ منش» خوانده اند (Procopios, 1954: 1/ 17-22; Cameron, 1969-1970: 125-126).

به باور ما، احتمالاً در پاره‌ای گزارش‌های ایرانی، شاید در افسانه‌هایی که توده مردم در حافظه خود نگاه داشته بودند، یزدگرد یکم دارای چهره‌ای نیک و مهربان بوده است، چنان‌که حمزه اصفهانی از یک پادشاه به نام «یزدگرد پدر یزدگرد بزه‌گر» یاد می‌کند که بزرگوارتر از پسرش، مردی سیاست‌پیشه و مهربان و هم‌روزگار با یکی از امپراتوران روم بوده است که او پسر کوچک خود را به این یزدگرد پدر یزدگرد بزه‌گر سپرده بود تا وی را پرورش دهد و از او برای گرفتن تاج و تخت روم پشتیبانی کند (اصفهانی، ۱۳۴۶: ۱۴-۱۵). اگرچه این گزارش در نگاه نخست آشفته و نادرست به چشم می‌آید و در تاریخ ساسانیان این «یزدگرد پدر یزدگرد بزه‌گر» وجود ندارد، چیزی که اهمیت دارد اشاره حمزه اصفهانی به بزرگواری و مهربانی فرمان‌روایی به نام یزدگرد است که هم‌روزگار با یکی از امپراتوران روم (آرکادیوس) بوده است و او پرورش پسر کوچک و جانشین خود (تئودوسیوس) را به این فرمان‌روای ایرانی (یزدگرد یکم) سپرده بوده است (درباره این فرزندخواندگی و گفت‌وگوهایی درباره آن ← شاپور شهبازی، ۱۳۸۹: ۴۲۴-۴۲۵؛ ویتتر و دیگناس، ۱۳۸۶: ۷۸-۸۰، ۸۵-۸۶؛ Greatrex and Bardill, 1976: 171-197; Procopios, 1954: 1/ 17-22).

هم چنین حمزه اصفهانی، در یک فهرست نام پادشاهان ساسانی، از «یزدگرد پسر بهرام پسر شاپور» یاد می‌کند و او را یزدگرد نرم (نیکوکار و مهربان) می‌خواند و پس از وی از پادشاهی یزدگرد خشن، پسر یزدگرد نرم، سخن می‌گوید (اصفهانی، ۱۳۴۶: ۱۶). گذشته از این، پرورش نیک، تیزهوشی و آشنایی یزدگرد با دانش‌های گوناگون زمانه خویش، که گویی با همه دروغ‌پردازی‌های موبدان و بزرگان درباره یزدگرد پنهان‌ناشدنی بوده‌اند، در پاره‌ای گزارش‌ها بازتاب یافته‌اند (طبری، ۱۳۵۲: ۲/ ۶۰۸؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۶۴۱).

### ۳. داستان مرگ پادشاه بزه‌گر؛ افسانه یا واقعیت؟

پادشاه بزه‌گر باید مرگی سزاوار خود داشته باشد. در خود دوره ساسانیان افسانه‌ای درباره مرگ یزدگرد وجود داشت که به *خدای‌نامه* راه یافت و این داستان کهن و ساخته و پرداخته بزرگان و موبدان دوره ساسانیان، از راه ترجمه عربی عبدالله بن مقفع از متن پهلوی *خدای‌نامه* به تاریخ‌های دوره اسلامی وارد شد. بیش از یک قرن پیش، نولدکه، در ترجمه آلمانی بخش ساسانیان از *تاریخ الرسل و الملوک* محمد بن جریر طبری، درباره مرگ یزدگرد یکم یادآور شد که:

داستان مرگ شگفت‌آور این پادشاه رابطه بسیار نزدیکی دارد با توصیفی که از بدی او کرده‌اند. این داستان را سعید ابن البطریق و ابن قتیبه و دیگران چنان ذکر کرده‌اند که مبتنی



بودن همه آنها بر یک اصل، این مَقَفَع، معلوم می‌گردد. فردوسی این داستان را با کمی تفاوت و بیانی شاعرانه ذکر کرده است. این که شاعر محل این واقعه را نزدیک شهر پدری خود، توس، می‌داند، باید به حساب خودش گذاشته شود، اما داستان پدید آمدن اسب سفید از چشمه آب و ناپدید شدن آن دوباره در آن چشمه باید اصل قدیم‌تری داشته باشد که این مَقَفَع آن را کوچک کرده است. با توجه به این که روایت راجع به این پادشاه چه اندازه آگاهانه و روشن تدوین شده است، نمی‌توان آن را از قبیل افسانه‌هایی که از روی ساده‌لوحی به وجود آمده است دانست. من فکر می‌کنم که این داستان به منظور معینی ساخته شده است. این پادشاه را، که مبعوض بزرگان بوده است، در گرگان دوردست پنهانی کشته‌اند و بعد این داستان را منتشر ساخته‌اند. این که در کتاب سعید ابن البطریق می‌گوید کسی نمی‌خواست به شاه دست‌درازی کند تا مبادا تجاوز و دست‌اندازی به شاه سُنْت گردد، تقریباً خود گوینده را متهم می‌سازد. فتنه و کشمکش که درست پس از مرگ این پادشاه بر سر جانشینی او روی داد این عقیده را تأیید می‌کند (نولدکه، ۱۳۷۸: ۱۰۹-۱۱۰، پانوش ۱).

این دیدگاه نولدکه کمابیش از سوی همه پژوهندگان تاریخ ساسانیان پذیرفته شد و تاکنون مرگ یزدگرد یکم تنها از دریچه چشم نولدکه دیده می‌شود (کریستن سن، ۱۳۷۴: ۳۷۲؛ شیپمان، ۱۳۸۴: ۴۵-۴۶؛ زرین کوب، ۱۳۷۳: ۱/ ۴۵۶؛ شاپور شهبازی، ۱۳۹۲: ۴۳۰). مرگ یزدگرد یکم چگونه رخ داده بود؟ آیا چنان که نولدکه و پژوهندگان پیرو او می‌پندارند بزرگان و موبدان زردشتی فرمان‌روای بزه‌گر را کشته‌اند و داستان آمدن اسب (اسب دریایی) و مرگ یزدگرد از لگد این اسب را پراکنده‌اند.

طبری گزارش گسترده خود را درباره ستم‌گری‌ها و خشونت‌های یزدگرد به مرگ او پیوند می‌دهد و می‌گوید یزدگرد بزرگان و اشراف را خوار کرد و با ستم‌گری ناتوانان را کشت، خون بسیار ریخت و مردم چیزی مگر درشت‌خویی و ستم‌گری و خون‌ریزی از او نمی‌دیدند. هنگامی که آن‌ها این همه ستم‌گری و خون‌ریزی فزاینده یزدگرد را دیدند، گرد هم آمدند و شکوه و گلایه به درگاه خداوند بردند تا زودتر آن‌ها را از بیدادگری شاه بزه‌گر برهاند (طبری، ۱۳۵۲: ۲/ ۶۰۹). پرده دوم افسانه مرگ یزدگرد در گوشه دورافتاده‌ای از ایران رخ می‌دهد. به گفته طبری، یزدگرد در گرگان بود که روزی اسبی زیبا و خوش‌اندام به در کاخ وی آمد و همه مردم از دیدن او شگفت‌زده شدند. یزدگرد فرمان داد تا ستوربانان اسب را زین و لگام گذارند و پیش او آورند، با این همه، کوشش آنان بیهوده بود و ناگزیر یزدگرد خود اسب را گرفت و زین و لگام نهاد. اسب در دست پادشاه آرام بود، اما چون خواست پاردم اسب را بنهد، جفته‌ای به سینه شاه کوبید و او را کشت و خود به تاخت دور شد و پنهان شد. مردم مرگ یزدگرد را نشانه خواست و مهربانی خداوند در حق خود

انگاشتند (همان: ۶۰۸-۶۰۹). در پاره‌ای گزارش‌ها، که احتمالاً شکل کهن‌تر این افسانه را بازتاب می‌دهند، آمده است که مردم گفتند آن اسب فرشته‌ای بود از فرشتگان خداوند که برای کشتن یزدگرد به پیکر اسب درآمده بود و خداوند او را فرستاده بود تا مردم را از ستم‌ها و بیدادگری‌های یزدگرد برهاند (جاحظ، ۱۳۸۶: ۲۱۷-۲۱۸؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۶۴۱-۶۴۲؛ خواجه نظام‌الملک، ۱۳۵۸: ۵۰؛ مقدسی، ۱۳۴۹: ۳ / ۱۴۰-۱۴۱؛ گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۶-۲۷؛ ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۲۰۳).

گزارش طبری درباره مرگ یزدگرد، با پاره‌ای افزوده‌ها و کاستی‌ها، در نوشته‌های دیگران هم به چشم می‌آید و همه آن‌ها در: ۱. ستم‌گری و بیداد یزدگرد، ۲. خشم مردم و به ستوه آمدن آن‌ها و شکوه بردن پیش خداوند، ۳. پیدا شدن اسبی نژاده و زیبا، ۴. مرگ یزدگرد از جفته اسب، و ۵. خشنودی مردم از مرگ شاه بزه‌گر، که خواست خداوند بود، هم‌داستان‌اند (یعقوبی، ۱۳۶۶: ۱ / ۱۹۹؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۶۴۰؛ ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۱۱؛ خواجه نظام‌الملک، ۱۳۵۸: ۵۰؛ گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۶؛ مقدسی، ۱۳۴۹: ۳ / ۱۴۰-۱۴۱؛ ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۸۲ / ۲۰۰-۲۰۳؛ بهار، ۱۳۸۳: ۳۵).

به گفته فردوسی، موبدان و ستاره‌شناسان در پاسخ به این پرسش یزدگرد که مرگ وی کجا و چه زمانی رخ خواهد داد؟ گفته بودند او در نزدیکی چشمه سو در توس خراسان خواهد مرد و یزدگرد هم سوگند خورد که هیچ‌گاه چشمه سو را به چشم نبیند:

ستاره‌شمر گفت کین خود مباد	که شاه جهان گیرد از مرگ یاد
چو بخت شهنشاه بدرو شود	از ایدر سوی چشمه سو شود
فراز آورد لشکر و بوق و کوس	به شادی نظاره شود سوی طوس
بر آن جایگه بر بود هوش اوی	چنین روز بگذشت بر گوش اوی
ازین دانش ار یادگیری بد است	که این راز در پرده ایزد است
چو بشنید ازو، شاه سوگند خورد	به خراد برزین و خورشید زرد
که من چشمه سو نبینم به چشم	نه هنگام شادی، نه هنگام خشم

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۶ / ۳۸۵-۳۹۱)

روزی خون از بینی یزدگرد، که ستم‌گر شده بود، گشاده شد و پزشکان با همه کوشش خود نتوانستند خون را بند آورند. موبد چاره یزدگرد را در آن دید که وی به چشمه سو رود و با ستایش یزدان سوگند خود را فراموش کند. یزدگرد سخن موبد را پذیرفت و به سوی چشمه سو رفت و آیین نیایش را به جای آورد:

ترا چاره اینست کز راه شهید	سوی چشمه سو گرایمی به مهد
نیایش کنی پیش یزدان پاک	بگردی به زاری بران گرم خاک
بگویی که من بنده ناتوان	زده دام سوگند پیش روان
کنون آمدم تا زمانم کجاست	به پیش تو ای داور داد و راست

(همان)

پادشاه ستم گر و بیمار از آب چشمه نوشید و خونریزی بند آمد، با وجود این، بهبودی خویش را نشانه خردمندی خود دانست و دوباره خودبینی و نافرمانی پیشه کرد. در این هنگام، اسبی سپید و زیبا و شایسته از چشمه آب بیرون آمد و چون هم‌راهان یزدگرد در گرفتن آن اسب ناتوان شدند خود وی زین و لگام گرفت و به سوی اسب شتافت. یزدگرد اسب را زین گذاشت و چون کوشید تا پاردم اسب را بنهد، او خروشید و جفته‌ای مرگ‌آور به سینه شاه کوبید و او را کشت و خود در چشمه سو نماند. آن‌گاه موبدان کالبد شاه را شستند و در تابوت نهادند و به پارس بردند تا در دخمه گذارند (فردوسی، ۱۳۸۶: ۶/ ۳۸۵-۳۹۱).

داستان شرقی مرگ یزدگرد برای غربی‌ها ناشناخته بود. پروکوپوس که یزدگرد را فرمان‌روایی نیک و صلح‌دوست می‌خواند درباره مرگ او آشکارا می‌گوید که از بیماری مرده است (Procopios, 1954: 1/ 17-22). موسی خورنی، تاریخ‌نویس ارمنی قرن هشتم میلادی، هم می‌گوید هنگامی که یزدگرد بیمار شده بود پسرش وهرام شاپور، که فرمان‌روای ارمنستان ایران بود، شتابان به تختگاه آمد و پس از مرگ پدرش خود او به دست بزرگان کشته شد (خورنی، ۱۳۸۰: ۲۰۹). در تاریخ سיעرت، نوشته شده در قرن سیزدهم میلادی، رویارویی یزدگرد با بزرگان ایرانی و بردباری و نیک‌اندیشی او درباره مسیحیان و نیز پیوند دوستانه‌اش با اسقف‌های مسیحی بررسی شده است که هم‌چون مردانی مقدس و پشتیبان روحانی و خیرخواه شاه توصیف شده‌اند. تاریخ سיעرت درباره مرگ یزدگرد گزارشی به دست می‌دهد که نشان می‌دهد چگونه مسیحیان می‌خواستند مرگ او را پیامد دگرگون شدن اندیشه او درباره مسیحیان و پادفرهی ایزدی بخوانند، و این همان چیزی است که بزرگان و موبدان زردشتی هم دوست داشتند مردم به آن باور بیاورند و برای آن داستانی ساختند و پراکندند. به گزارش تاریخ سיעرت مغ‌ها از یزدگرد ناخشنود و متنفر بودند، چراکه او از آغاز شهریاری خود از قدرت رهبران مغ‌ها کاسته بود؛ از سوی دیگر، مسیحیان به یزدگرد علاقه‌مند بودند و او به آن‌ها اجازه بازسازی کلیساها را داده بود. مغ‌ها در آتشکده‌ها یزدگرد را نفرین می‌کردند، اما دعاهای پدران کلیسا برای نگه‌داشتن او از شیطان

به درگاه خداوند می‌رسید. هنگامی که یهبلاها درگذشت و جانشین او معنا تبعید شد شیطان در وجود یزدگرد رخنه کرد و او را واداشت تا اندیشه نیک و بردباری خود را درباره مسیحیان تغییر دهد. سپس یزدگرد به چنگ دشمنان زمینی و آسمانی افتاد و به‌زودی با بیماری‌ها و گرفتاری‌هایی روبه‌رو شد، که پیش از این با نیروی اسقف‌ها ناپدید می‌شدند، و چنین بود که او دوباره گرفتار سردرد شد و از این بیماری درگذشت و مغ‌ها بسیار خشنود شدند (McDonough, 2008: 135؛ شاپور شهبازی، ۱۳۸۹: ۴۳۰).

زنده‌یاد علیرضا شاپور شهبازی، اگرچه با دیدگاه نولدکه درباره مرگ یزدگرد هم‌داستان است، می‌گوید نولدکه معنای نمادین داستان را درنیافته است. به عقیده او، اسب از نمادهای مهر، ایزد پیمان و عدالت، به‌ویژه عدالت شاهانه، بوده است و در ایران باستان فرمان‌روایی که از دادگری دوری می‌جست گویی پیمان خود را با مردم و ایزدان نادیده گرفته بود و از این رو سزاوار مرگ می‌شد. هم‌چنین آب نماد ایام نپات از ایزدان بزرگ زردشتی بود که با فره خدابخشیده پیوند تنگاتنگی داشت و هنگامی که فره جمشید در نتیجه گناه از وی گسست، به درون آب رفت و ایام نپات آن را نگاه داشت تا در آینده به دست گرشاسب و فریدون داده شد. از این رو، اگر مردم می‌گفتند خداوند آن‌ها را از دست یزدگرد رهایی بخشیده است، چندان شگفت‌انگیز نبوده است. یزدگرد بزه‌گر و ستم‌گر شده بود و ستم‌گری و ستیزندگی او با مردم به مفهوم شکستن پیمان خود با مردم و ایزدان و ناشایستگی او برای داشتن فره ایزدی بود. پس استعانه مردم به درگاه خداوند گیرا شده بود و ایزدانی که پیمان و فره را نگاهبانی می‌کردند اسبی فرستادند تا کارنامه زندگی شاه را در هم پیچید (همان؛ Shapur Shahbazi, 2003: 355-362).

در پاره‌ای از گزارش‌های ایرانی و غیرایرانی اسب‌های شگفت‌انگیزی دیده می‌شوند که یا خود از دریا یا رود بیرون می‌آیند و یا از گشنی کردن اسبی دریایی با مادیان‌هایی معمولی زاده شده‌اند. این اسب آبی (دریایی) معمولاً به پهلوانان یا پادشاهان تعلق می‌گیرد. با وجود این، در کهن‌ترین نمونه اسب دریایی در متن‌های ایرانی، که گزارش مرگ یزدگرد یکم در شاهنامه فردوسی است، این اسب متعلق به هیچ پهلوان و فرمان‌روایی نیست و خویش‌کاری او فقط کشتن پادشاه ستم‌گر است. در گزارش کشته شدن یزدگرد یکم از لگد یک اسب، در هیچ‌کدام از منابع دیگر به آبی (دریایی) بودن این اسب اشاره نشده است؛ از این رو، گزارش شاهنامه، که بن‌مایه‌ای داستانی و کهن را بازتاب می‌دهد، اساطیری‌تر است (آیدنلو، ۱۳۸۶: ۱۰۷-۱۰۹). درباره گزارش فردوسی از اسب دریایی باید به چند نکته توجه شود: یکی این‌که چنین بن‌مایه داستانی - اسطوره‌ای در بخش تاریخ ساسانیان آمده است که

رنگ حماسی و اسطوره‌ای آن از دوره پیشدادیان و کیانیان کم‌تر است و چنین مضمونی در این دوره‌ها دیده نمی‌شود. دیگر این‌که، در بیش‌تر داستان‌های درباره‌ی اسب دریایی، اسب از آن یک پهلوان یا فرمان‌روا می‌شود، اما در *شاهنامه* این اسب دریایی فقط یک خویش‌کاری دارد و آن کشتن یزدگرد ستم‌گر و خودکامه است و آن‌گاه ناپدید می‌شود. نکته‌ی مهم‌تر این‌که، دیگر منابع تاریخی فقط چگونگی کشته شدن یزدگرد از لگد یک اسب را بررسی کرده‌اند، که فرشته‌ای از سوی خداوند بوده است، و هیچ‌کدام از دریایی بودن اسب و بیرون آمدن از چشمه یاد نکرده‌اند (همان: ۱۰۸-۱۰۹).

چشمه سو یا چشمه سبز، که در *شاهنامه* مرگ یزدگرد در کناره آن رخ می‌دهد، در منطقه‌ای کوهستانی میان نیشابور و توس، در هجده کیلومتری جنوب گل‌مکان در دامنه شمالی رشته‌کوه بینالود جای دارد (دزفولیان، ۱۳۸۷: ۴۷۰-۴۷۲؛ زمردیان، ۱۳۸۲: ۸۶؛ زمردیان، ۱۳۸۳: ۱۲۹؛ سیدی، ۱۳۸۵: ۱۶۹-۱۷۶). گذشته از *شاهنامه*، نام این چشمه در پاره‌ای از منابع دینی ایران پیش از اسلام (بهار، ۱۳۶۹: ۶۴، ۷۷؛ راشد‌محصل، ۱۳۶۶: ۱۱) و منابع جغرافیایی و تاریخی دوره اسلامی آمده است (بیرونی، ۱۳۶۳: ۴۱۰؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۲۴۱). شاید واژه سو همان سَوَ (sava) اوستایی باشد که از ریشه sav به معنی مفید بودن، فایده داشتن، پربار بودن، سود داشتن و سودمند بودن آمده است (جهان‌پور، ۱۳۸۶: ۱۷-۱۹). در بندهشن «دریاچه سو بر به ابر شهر بوم، بر سر کوه توس است چنان گویند که سودبهر، نیک‌خواهی و بهی، برکت و رادی از او بیافریده شده است» (بهار، ۱۳۶۹: ۷۷). به گزارش بندهشن این چشمه بالای کوه کدروسپ (kadrwasp) در توس بوده است (همان: ۷۲؛ بهزادی، ۱۳۶۸: ۸۸). نام این کوه در زامیاد یشت / اوستا کَدْرَوَ اسپَ (kadrva-aspa) به معنی کوه با اسب‌های کهر آمده است (پورداد، ۱۳۵۶: ۲/۳۲۹، پانوشت ۵). در *عجایب المخلوقات* محمد بن محمود همدانی که در میانه سال‌های ۵۷۱ تا ۵۹۰ قمری نوشته شده است، گزارش می‌شود که مردم می‌گویند چشمه سو یا سورود اسب دریایی دارد و اسبی دریایی با یک مادیان امیر این منطقه گشنی کرده بود و هنگامی که کره زاده شد و بزرگ شد، به درون آن چشمه رفت (همدانی، ۱۳۷۵: ۲۳۶).

وجود اسب دریایی در چشمه سو داستان *شاهنامه* درباره مرگ یزدگرد یکم را به یاد می‌آورد و خود گواه است که در انگاره‌ها و باورهای مردم پیش از فردوسی تا روزگار نوشته شدن *عجایب المخلوقات* چشمه سو به داشتن اسب دریایی آوازه داشته است. هم‌چنین *گزیده‌های زادسپرم*، آتشکده آذر برزین مهر، آتش ویژه کشاورزان، را آذر سودی مهر می‌خواند و جای آن را در نزدیکی چشمه سو می‌داند (راشد‌محصل، ۱۳۶۶: ۱۱). از

سوی دیگر، در گزارش شاهنامه درباره مرگ یزدگرد یکم در کناره «چشمه» یا «دریا»ی سو در توس هم می‌توان نشانه‌ای از وجود یک آتشکده دید. نیایش‌ها و آفرین‌های یزدگرد به درگاه خداوند باید در جایی انجام گرفته باشد که ویژگی دینی و مقدسی هم‌چون یک آتشکده داشته باشد؛ از این رو، شاید یزدگرد برای نیایش به آتشکده کناره چشمه سو رفته است که شاید همان آتشکده آذر برزین مهر باشد (جهان‌پور، ۱۳۸۶: ۱۷-۲۶؛ برای دیدگاه‌های دیگر درباره موقعیت جغرافیایی آتشکده آذر برزین مهر ← کریستن‌سن، ۱۳۷۴: ۲۴۳؛ صادقی، ۱۳۸۲: ۵-۱۷؛ Boyce, 1985: 472-473).

هم‌چنین اشاره به نیایش پارسایان در کناره این چشمه در روزگاران کهن (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۴۸-۱۴۹) و انداختن نذورات به درون آن (قاضی احمد قمی، ۱۳۶۳: ۱/۴۱۳-۴۱۴) خود گواه تقدس این چشمه و شاید وجود آتشکده‌ای در کناره آن باشد (جهان‌پور، ۱۳۶۳: ۲۱-۲۲). بالاتر از چشمه سو چشمه دیگری وجود دارد که مردم محلی به آن «چشمه شفا» می‌گویند (زمردیان، ۱۳۸۲: ۷۹). آیا نام این چشمه می‌تواند پیوندی با بیماری و داستان شفا یافتن یزدگرد یکم داشته باشد؟ یا شاید یکی دیگر از نام‌های چشمه سبز چشمه شفا بوده است؟

اگرچه دیدگاه خشم‌آلود تاریخ‌نگاری ساسانیان درباره یزدگرد و سیاست‌های او و کوشش و هم‌پیمانی بزرگان و هم‌وندان دودمان‌های نژاده ایرانی در نادیده گرفتن پسران یزدگرد برای پادشاهی ایران‌شهر می‌تواند نشانه دسیسه‌چینی پنهانی آن‌ها در مرگ شاه بزه‌گر باشد، با وجود این، چند بار اشاره منابع مسیحی به بیماری سردرد یزدگرد، اگرچه گفته می‌شود اسقف ماروثا او را درمان کرده بود، باز هم می‌تواند گواه بیماری او باشد. هم‌داستانی پروکوپئوس، موسی خورنی و تاریخ سيعرت درباره این‌که یزدگرد از بیماری مرده است، هم‌چنین اشاره فردوسی به بیماری او و رفتن به چشمه سو برای بهبود یافتن از بیماری این پرسش را به ذهن متبادر می‌کند که آیا مرگ یزدگرد در نتیجه بیماری‌ای کهنه، با نشانه‌های سردرد، نبوده است که در تاریخ‌نگاری ساسانیان در چهارچوب یک افسانه و هم‌چون پادافرهی ایزدی و شایسته فرمان‌روایی بزه‌گر بازگو شده است تا همه مردم مرگ شوم یک پادشاه ستیزه‌گر با بزرگان و موبدان را به خواست خداوند به چشم بینند؟ حتی روحانیون یهودی هم گه‌گاه از چنین شیوه‌ای سود می‌جستند، چنان‌که افسانه‌ای یهودی می‌گوید در نتیجه دعای یهودیان ازدهایی به کاخ یزدگرد دوم درآمد و او را بلعید (نولدکه، ۱۳۷۸: ۱۴۷، پانوش ۲). گویا یهودیان هم با پراکندن این افسانه شگفت درباره مرگ یزدگرد دوم می‌کوشیدند سرنوشت شوم فرمان‌روایی را یادآور شوند که با

سخت‌گیری‌های دینی خود یهودیان را بسیار آزرده بود. آگاهییم که یزدگرد دوم در سال ۴۵۴-۴۵۵ میلادی فرمان داده بود تا یهودیان روز سبت (= شنبه) را جشن نگیرند و در ۴۶۷-۴۶۸ میلادی پیگرد و آزار ربی‌ها و بزرگان یهودی در بابل آغاز شد و همه مدارس یهودیان بسته شدند (نیوسنر، ۱۳۷۷: ۳۵۴-۳۵۵؛ دوشن‌گیمن، ۱۳۷۷: ۳۱۹؛ نولدکه، ۱۳۷۸: ۱۴۴-۱۴۵، پانوشت ۲؛ کریستن‌سن، ۱۳۷۴: ۳۸۴؛ Widengren, 1961: 142). این اندازه سخت‌گیری و خشونت دینی یزدگرد دوم احتمالاً پیامد تلاش‌ها و نفوذ فراوان دستگاه روحانیت زردشتی و نشانه سازش او با موبدان زردشتی بود که پس از یزدگرد یکم دوباره نیرومند شده بود.

از این رو، نباید از زاویه دید نولدکه و پیروان دیدگاه او به مرگ یزدگرد نگریست، البته در دوره ساسانیان بزرگان شاهنشاهی ایران گه‌گاه چنان نیرومند می‌شدند که شهریاران را از پای درمی‌آوردند. با وجود این، برای مرگ همه فرمان‌روایان نباید در جست‌وجوی ردپای بزرگان و موبدان باشیم و از لابه‌لای گزارش‌ها آنچه را می‌خواهیم، یا آنچه می‌پسندیم، بیرون بکشیم. باید این نکته مهم را یادآور شد که در تاریخ ساسانیان اگر فرمان‌روایی آشکارا به دسیسه‌چینی و توطئه بزرگان نابود شده باشد، در گزارش‌های تاریخی هم چگونگی مرگ او آشکارا بازتاب داده شده است و هیچ‌گاه به افسانه‌پردازی روی نیآورده‌اند. آوردن چند نمونه از این شاه‌کشی‌های دوره ساسانیان می‌تواند سودمند باشد. طبری درباره مرگ شاپور سوم (۳۸۳-۳۸۸ م) می‌گوید «الْعُظْمَاءُ وَ أَهْلُ الْبُيُوتَاتِ» (بزرگان و هم‌وندان خاندان‌ها) ریسمان‌های خیمه‌گاه پادشاه را بردند و او را از پای درآوردند (طبری، ۱۳۵۲: ۲/ ۶۰۷؛ برای دیگر گزارش‌های تاریخی درباره این شاه‌کشی ← بلعمی، ۱۳۸۵: ۶۴۰؛ دینوری، ۱۳۸۱: ۷۸؛ ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۱۹۸). بهرام چهارم (۳۸۸-۳۹۹ م)، جانشین شاپور سوم، هم در شکارگاه کشته شد (طبری، ۱۳۵۲: ۲/ ۶۹۷؛ یعقوبی، ۱۳۶۶: ۱/ ۱۹۹؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۶۴۰؛ بهار، ۱۳۸۳: ۶۸). هرمزد چهارم (۵۷۹-۵۹۰ م)، که بسیار بیش‌تر از یزدگرد یکم خشم و دشمنی بزرگان و مغان زردشتی را برانگیخت (طبری، ۱۳۵۲: ۲/ ۷۲۴-۷۲۵؛ ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۶۳-۳۶۴؛ فردوسی، ۱۳۷۴: ۶/ ۱۹۴۳-۱۹۵۰؛ گردیزی، ۱۳۴۷: ۳۳؛ مسعودی، ۱۳۸۲: ۱/ ۲۶۵؛ دینوری، ۱۳۸۱: ۱۰۶؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۴۴-۷۴۵؛ انزلی‌نژاد و کلانتری، ۱۳۷۳: ۳۱۹؛ ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۲۴۴؛ برای مقایسه ← نولدکه، ۱۳۷۸: ۲۹۱، پانوشت ۳؛ کریستن‌سن، ۱۳۷۴: ۵۷۷)، در شورش بزرگان و اشراف تختگاه نابینا شد و از پای درآمد و هیچ‌گونه افسانه‌ای درباره مرگ او ساخته و پرداخته نشد (طبری، ۱۳۵۲: ۲/ ۷۲۷-۷۳۱؛ یعقوبی، ۱۳۶۶: ۱/ ۲۰۷؛ دینوری، ۱۳۸۱: ۱۱۳-۱۱۷؛ مسعودی، ۱۳۸۲:

۱/ ۲۶۷؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۵۱-۷۵۲؛ ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۷۳-۳۷۶؛ فردوسی، ۱۳۷۴: ۶/ ۲۰۲۱، ۲۰۵۳؛ انزابی‌نژاد و کلاتتری، ۱۳۷۳: ۳۳۰؛ گردیزی، ۱۳۴۷: ۳۴؛ ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۲۴۴-۲۴۶). در فوریه ۶۲۸ میلادی، خسرو پرویز (۵۹۰-۶۲۸ م) در خشم پاره‌ای از بزرگان و اشراف ایرانی به زندان افکنده شد و به‌زودی از پای درآمد (طبری، ۱۳۵۲: ۲/ ۷۷۹-۷۶۷؛ دینوری، ۱۳۸۱: ۱۳۷-۱۴۰؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۹۶-۸۱۳؛ ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۹۹-۴۰۱؛ انزابی‌نژاد و کلاتتری، ۱۳۷۳: ۳۵۲-۳۵۹؛ فردوسی، ۱۳۷۴: ۷/ ۲۲۰۱-۲۲۱۸). در دوره ساسانیان داستان کشته شدن خسرو پرویز هم آشکارا بازگو شد و شاه‌کشان نیازی برای پنهان داشتن این رخداد ندیدند. پس چگونه است که اگر یزدگرد یکم هم چون شاپور سوم، بهرام چهارم، هرمزد چهارم و خسرو پرویز به دست بزرگان و اشراف ایرانی کشته شده است، در گزارش‌های شرقی مرگ او چنین آمیخته با شاخ‌وبرگ‌های افسانه‌ای بازگو شده است؟ توصیف آشکار مرگ دیگر پادشاهان در *خداوندنامه*، که از راه ترجمه‌های عربی آن به منابع تاریخی دوره اسلامی راه جست، باید به پژوهندگان یادآوری کند که اگر یزدگرد یکم را بزرگان و اشراف از پای درآورده بودند، چندان نیازی به ساختن افسانه آمدن اسب برای پنهان داشتن هم‌پیمانی خود در مرگ او نداشته‌اند، به‌ویژه که آن‌ها یزدگرد را فرمان‌روایی بزه‌گر هم می‌خوانده‌اند.

#### ۴. نتیجه‌گیری

شکلیابی دینی یزدگرد یکم با مسیحیان و یهودیان موبدان زردشتی را بسیار آزرده و ناخشنود کرد و کوشش او برای لگام زدن به نیرومندی فزاینده بزرگان و رؤسای خاندان‌های بزرگ آن‌ها را به ستیزه‌گری با پادشاه کشانید. از این رو، اگرچه یهودیان و مسیحیان در سپاس‌گزاری از بردباری و پشتیبانی دینی یزدگرد از مردمان یهودی و مسیحی ایران‌شهر بسیار زبان به ستایش او گشوده‌اند، از دیدگاه موبدان و بزرگان ایرانی یزدگرد یکم چهره فرمان‌روایی گناه‌کار، خشن، و ستم‌گر به خود گرفت. در دوره ساسانیان افسانه‌ای درباره مرگ یزدگرد یکم پراکنده شد که بازگو می‌کرد چگونه مردم از ستم‌گری‌های او گلایه به درگاه خداوند برده‌اند تا زودتر آن‌ها را از بیدادگری یزدگرد برهانند؛ آن‌گاه اسبی شگفت به کاخ یزدگرد می‌آید و چون پادشاه می‌خواهد آن اسب را بگیرد، جفته‌ای مرگ‌آور به سینه شاه می‌کوبد و خود به تاخت پنهان می‌شود. پژوهندگان تاریخ ساسانیان، که نمی‌توانند این افسانه را باور کنند، به پیروی از نولدکه پذیرفته‌اند که بزرگان و موبدان زردشتی یزدگرد را کشته‌اند و برای پنهان داشتن توطئه خود این افسانه را پراکنده‌اند. با



وجود این، چند اشاره منابع مسیحی به بیماری سردرد یزدگرد، که البته گفته می‌شود اسقف ماروثا او را درمان کرده بود، هم‌داستانی پروکوپیوس، موسی خورنی و نویسنده تاریخ سیعرت، که منابعی بسیار مهم و هم‌روزگار و یا نزدیک به دوره ساسانیان‌اند، درباره این‌که یزدگرد از بیماری مرده است و نیز اشاره فردوسی به بیماری یزدگرد و رفتن به چشمه سو برای بهبود یافتن از بیماری نشان می‌دهند که نمی‌توان به‌سادگی از توطئه بزرگان و موبدان برای کشتن یزدگرد یکم سخن گفت. به باور ما، یزدگرد یکم خود از بیماری‌ای که‌نه با نشانه‌های سردرد مرده است و آن‌گاه بزرگان و موبدان کینه‌جو و دشمن یزدگرد در کوشش برای نابودی نام و خاطره یزدگرد، که خود او را بزه‌گر می‌خواندند، اما مسیحیان و یهودیان بسیار او را می‌ستودند، مرگ وی را در چهارچوب افسانه و هم‌چون پادافرهی ایزدی و شایسته یک پادشاه بزه‌گر بازگو کردند که همه مردم را می‌آگاهانید چگونه خداوند فرشته‌ای را در ظاهر اسب برای ستاندن جان یک پادشاه ستم‌گر و ستیزه‌گر با بزرگان و موبدان فرستاده است.

## منابع

- ابن بلخی (۱۳۷۴). *فارس‌نامه ابن بلخی*، بر اساس متن مصحح لسترنج و نیکلسون، توضیح و تحشیه از منصور رستگار فسایی، شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.
- آسموسن، ی. پ. (۱۳۷۷). «مسیحیان در ایران»، *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی*، جلد ۳ قسمت ۲، پژوهش دانشگاه کمبریج، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- اصفهان، حمزه بن حسن (۱۳۴۶). *تاریخ پیامبران و شاهان (سنی الملوک الارض و الانبیاء)*، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- انزایی‌نژاد، رضا و یحیی کلانتری (به کوشش) (۱۳۷۳). *تجارب الأمم فی اخبار ملوک العرب و العجم*، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۶). «اسب دریایی در داستان‌های پهلوانی»، *از اسطوره تا حماسه (هفت گفتار در شاهنامه پژوهی)*، تهران: سخن.
- بروسیوس، ماریا (۱۳۸۸). *ایران باستان*، ترجمه عیسی عبدی، تهران: ماهی.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد (۱۳۸۵). *تاریخ بلعمی*، به تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران: زوار.
- بهار، محمدتقی (به تصحیح) (۱۳۸۳). *مجمل التواریخ و القصص*، تهران: دنیای کتاب.
- بهار، مهرداد (مترجم) (۱۳۶۹). *بندهشن*، تهران: توس.
- بهبزادی، رقیه (مترجم) (۱۳۶۸). *بندهشن هندی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- بویس، مری (۱۳۸۱). *زردشتیان؛ باورها و آداب دینی آنها*، ترجمه عسکر بهرامی، تهران: ققنوس.

- بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۳). *آثار الباقیه*، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: امیرکبیر.
- پورداود، ابراهیم (۱۳۵۶). *بست‌ها*، ج ۲، به کوشش بهرام فره‌وشی، تهران: دانشگاه تهران.
- ثعالبی مرغنی، حسین بن محمد (۱۳۷۲). *شاهنامه گهن*: پارسی تاریخ غرر السیر، ترجمه محمد روحانی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر (۱۳۸۶). *تاج آیین کشورداری در ایران و اسلام*، ترجمه حبیب‌اله نویخت، تهران: آشیانه کتاب.
- جلیلیان، شهرام (مترجم) (۱۳۸۸). *شهرستان‌های ایرانشهر با آوانویسی*، ترجمه فارسی و یادداشت‌ها از تورج دریایی، تهران: توس.
- جهان‌پور، فاطمه (۱۳۸۶). «بررسی ریشه‌شناختی نام «چشمه سو» (چشمه سبز)»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد (علمی-پژوهشی)*، ش ۱۵۶.
- حسینی قمی، قاضی احمد بن شرف‌الدین الحسین (۱۳۶۳). *خلاصه التواریخ*، به تصحیح احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران.
- خواجه نظام‌الملک، حسن بن علی (۱۳۵۸). *سیاست‌نامه*، به کوشش جعفر شعار، تهران: کتاب‌های جیبی.
- خوارزمی، ابوعبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب (۱۳۴۷). *ترجمه مفاتیح العلوم*، ترجمه حسین خدیو جم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- خورنی، موسی (۱۳۸۰). *تاریخ ارمنیان*، ترجمه ادیک باغداساریان (ا. گرمانیک)، تهران: ادیک باغداساریان.
- دریایی، تورج (۱۳۸۳). *شاهنشاهی ساسانی*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- دزفولیان، کاظم (۱۳۸۷). *اعلام جغرافیایی در متون ادب فارسی تا پایان قرن هشتم*، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- دوشن‌گیمن، ژاک (۱۳۷۷). «دین زرتشت»، *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی*، جلد ۳ قسمت ۲، پژوهش دانشگاه کمبریج، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۸۱). *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.
- راشدمحصل، محمدتقی (۱۳۶۶). *گزیده‌های زادسپرم*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۳). *تاریخ مردم ایران (۱)*: ایران قبل از اسلام، تهران: امیرکبیر.
- زمردیان، محمدجعفر (۱۳۸۲). «نگرشی بر چشمه‌ها و دریاچه‌های پیرامونی مشهد از دیدگاه اکوتوریسم»، *جغرافیا و توسعه ناحیه‌ای*، س ۱، ش ۲، پاییز و زمستان.
- زمردیان، محمدجعفر (۱۳۸۳). «دریاچه چشمه سبز گل‌مکان»، *جغرافیا و توسعه ناحیه‌ای*، ش ۳، پاییز و زمستان.
- سیدی، مهدی (۱۳۸۵). «چشمه سبز توس»، *شاهنامه پژوهی*، ج ۱، با نظارت محمدرضا راشدمحصل، مشهد: فرهنگ‌سرای فردوسی.
- شاپور شهبازی، علیرضا (۱۳۸۹). *تاریخ ساسانیان*: ترجمه بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- شیپمان، کلاوس (۱۳۸۴). *مبانی تاریخ ساسانیان*، ترجمه کیکاووس جهان‌داری، تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز.

- صادقی، علی اشرف (۱۳۸۲). «محل آذر برزین مهر»، *نامه ایران باستان*، مجله بین‌المللی مطالعات ایرانی، س ۳، ش ۲، پاییز و زمستان.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۵۲). *تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک*، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- فرای، ریچارد نلسون (۱۳۸۲). *تاریخ باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی.
- فرای، ریچارد نلسون (۱۳۷۳). «تاریخ سیاسی ایران در دوره ساسانیان»، *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی*، جلد ۳/ قسمت ۱، پژوهش دانشگاه کمبریج، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق و محمود امیدسالار، دفتر ششم، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- گریستن‌سن، آرتور امانوئل (۱۳۷۴). *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.
- گردیزی، عبدالحی الضحاک ابن محمود (۱۳۴۷). *زین الأخبار*، به مقابله و تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- گیرشمن، رمان (۱۳۷۴). *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، تهران: علمی و فرهنگی.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲). *نزهة القلوب*، به تصحیح گای لسترنج، تهران: دنیای کتاب.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۶۵). *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۸۲). *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۶۷). *تاریخ سیاسی ساسانیان*، ج ۱، تهران: دنیای کتاب.
- مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۴۹). *آفرینش و تاریخ*، ج ۳، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- میرخواند، محمد بن خاوند شاه بن محمود (۱۳۳۸). *تاریخ روضه الصفی*، ج ۱، به تصحیح عباس پرویز، تهران: خیام.
- میلر، ویلیام مک‌لوی (۱۳۸۲). *تاریخ کلیسای قدیم در امپراتوری روم و ایران*، ترجمه علی نخستین، تهران: اساطیر.
- نتصر، آمون (۱۳۵۱). «شاهان ساسانی در تلمود؛ شاپور اول، شاپور دوم، و یزدگرد اول»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی (یادنامه سعید نفیسی)*، س ۱۹، ش ۱-۲، شماره پیاپی ۷۸.
- نفیسی، سعید (۱۳۸۳). *مسیحیت در ایران تا صدر اسلام*، تهران: اساطیر.
- نولدکه، تئودور (۱۳۷۸). *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نیوسنر، ج. (۱۳۷۷). «یهودیان در ایران»، *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی*، جلد ۳/ قسمت ۲، پژوهش دانشگاه کمبریج، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.

همدانی، محمد بن محمود (۱۳۷۵). *عجایب‌نامه، عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات*، ویرایش جعفر مدرس صادقی، تهران: نشر مرکز.

ویتر، انگلبرت و بناته دیگناس (۱۳۸۶). *روم و ایران دو قدرت جهانی در کشاکش و هم‌زیستی*، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.

یارشاطر، احسان (۱۳۷۳). «پیش‌گفتار»، *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی*، جلد ۳/ قسمت ۱، پژوهش دانشگاه کمبریج، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (۱۳۳۶). *تاریخ یعقوبی*، ج ۱، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی.

- Boyce, M. (1985). "Adur Burzen Mihr", *Encyclopaedia Iranica*, Ehsan Yarshater (ed.), London: Routledge & Kegan Paul, Vol. I.
- Cameron, A. (1969-1970). "Agathias on the Sassanians", *Dumbarton Oaks Papers*, Vol. 23.
- Cameron, A. (1993). *The Later Roman Empire*, London: Harvard University Press.
- Greatrex, Geoffrey and Jonathan Bardill (1976). "Antiochus the Praepositus: A Persian Eunuch at the Court of Theodosius II", *Dumbarton Oaks Papers*, Vol. 50.
- McDonough, Scott (2008). "A Second Constantine? The Sasanian King Yazdgerd in Christian History and Historiography", *Journal of Late Antiquity*, Vol. 1.
- Procopios of Caesarea (1954). *History of the Wars*, With an English trans. H. B. Dewing, London and Cambridge: Loeb Classics Library.
- Shapur Shahbazi, A. (2003). "The Horse that Killed Yazdagerd 'the Sineer'", *Paitimāna, (Essay in Iranian Indo-European and Indian Studies in Honor of Hanns-Peter Schmidt)*, Siamak Adhami (ed.), California: Mazda Publishers, Costa Mesa.
- Widengren, Geo (1961). "The Status of the Jews in the Sassanian Empire", *Iranica Antiqua*, Vol. I.